**مدت: 39**

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمدلله رب العالمين و صلي الله تعالي علي سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و علي آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله في الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالي فرجه الشريف.

بحث در اين مقدمه استدلال بود که صدور قابل تبعض نيست. که يک کلام واحد بالنسبه به بعض مدلولش شارع بفرمايد که اين صادر شده و همين کلام واحد نسبت به بعض مدلول ديگرش بفرمايد صادر نشده. خب يک جواب، جواب‌ آقاي آقا ضياء رضوان الله عليه بود که اگر صدور، صدور واقعي باشد همين طور است ولي صدور تعبدي حکم صدور و تعبد به صدور اشکال ندارد که اين کلام گذشت.

جواب دوم از محقق خويي رضوان الله عليه بود که ايشان مي‌فرمايند درسته که کلام واحد نمي‌شود تبعض در صدور داشته باشد اما حجيت مربوط نيست به آن خود کلام. مربوط به مدلولش است. مدلول هم متعدد است بنابراين نسبت به يک مدلول تعبد به صدور مي‌شود... تعبد به حجيت مي‌شود. نسبت به مدلول آخر تعبد به حجيت نمي‌شود و اين اشکالي در آن نيست مثل روايات ديگه. يک روايتي صحيحه است يا موثقه است تعبد به حجيتش مي‌شود. يک روايت ديگه ضعيفه است مي‌گويند که حجت نيست. اين جا هم درسته که کنار هم هستند، با هم هستند، متلازمين هستند آن مدلول با آن مدلول اما اشکالي ندارد بالاخره دو تا هستند. حالا که دو تا هستند يکي را بگوييم حجت است يکي ديگه‌ را بگويم شايد اين حجت نيست. مشکله‌اي پيش نمي‌آيد. از اين فرمايش دو جواب وجود دارد که بايد بررسي کنيم.

جواب اول اين است که بالاخره شما که داريد اين حرف را جواب مي‌دهيد صدور را يک معناي ديگه... اصلاً از صدور دست برمي‌داريد مي‌گوييد شما بيخود مي‌گوييد که مفاد اين است که اين صادر شده. و تبعيض در صدور. مي‌گوييد اصلاً حرف صدور نيست اين جا. يک حرف ديگري است. حجيت به يک معناي ديگري است. يا نه اين حجيت را به همان معناي صدور داريد مي‌گوييد حالا اسمش را گذاشتيد حجيت. آن که استدلال مي‌گفت. آن که آقاي نائيني مي‌فرمود اين بود که صدور و مرجحات صدوري معنا ندارد در عامين من وجه بيايد. چون اين لازمه‌اش تبعض در صدور است. آن مستدل هم مي‌گفت همه مرجحات بازگشتش به مرجح صدوري است. مضموني و جهتي هم برمي‌گردد به صدوري. پس اصلاً ما مرجح غيرصدوري نداريم. بنابراين و چون تبعض در صدور هم ممکن نيست پس در باب اجتماع... در باب عام و خاص من وجه نمي‌شود بگوييم مشمول روايات است. شما که مي‌آييد مي‌فرماييد اين دو تا متعدد است يعني صدور را کنار مي‌گذاريد يا اين که ... و مي‌گوييد معناي حجيت نيست، تعبد به صدور نيست. معناي ديگري است. منجزيت است مثلاً، معذريت است. چيزهاي ديگه‌اي است يا مي‌فرماييد که نه همان صدور است. اگر مي‌فرماييد همان صدور است حجيت به معناي صدور است باز آن اشکال دفع نمي‌شود. چون... از نظر عرفي اشکال دفع نمي‌شود چون عرف مي‌گويد که منشاء اين که شارع مي‌گويد آن صادر شده آن مدلول صادر شده اين مدلول صادر نشده چيه. اين است که اين کلام از امام صادر شده. يعني بدون تعبد به اين کلام که نمي‌تواند بگويد آن مدلول صادر شده يا نشده که. کلام را تعبد نمي‌کنند به صدورش. مدلول را مي‌گويند همين جوري بگو پا در هوا صادر است. اين جور مي‌گويند؟ يا نه مدلول را که مي‌گويند بگو صادر است به لحاظ آن کلام صادره است. آن دال. نمي‌شود مدلول را از دال تفکيک کنيم بگوييم مدلول صادر است ولي دال صادر نيست. اين اگر تعقل فلسفي و عقلي هم داشته باشد عرفي نيست که مي‌گويد آقا دال را نگو صادر است. مدلول را بگو وجود دارد صادر است. خب آن مدلول در لباس دال است، در لباس اين الفاظ است. اين گفتار بايد از امام صادر شده باشد يا وجداناً ياتعبداً تا بعد ما بگوييم مدلولش را هم بگو صادر است به تبع دال. و الا مدلول که خودش صدور مستقل ندارد. مدلول به تبع دال است که صادر است. يعني آن الفاظ. که استعمال در معناي مي‌شود حالا به هر معنايي براي استعمال گفتيم. افناء يا هر چه هست. بنابراين شارع بيايد بگويد که، بيايد بفرمايد من تو را متعبد مي‌کنم به اين که آن کلامي که گفته «عذرة کل طائر طاهرة» اين نسبت به طائرهاي مأکول اللحم بگو اين مدلول صادر شده. و قهراً اين جمله هم که دال بر آن است بايد بگويي صادر شده. ولي نسبت به آن عذره طائر غيرمأکول اللحم نگو صادر شده. با اين که دالش بايد بگوييم صادر شده. اگر بخواهيم بگوييم دال نسبت به اين صادر نشده اين همان تبعض مي‌شود. اگر دال را نخواهيم بگوييم نسبت به اين صادر شده خب دالش را مي‌گويي صادر شده اين مدلول‌ها را چرا مي‌گويي صادر نشده. مگر حرف آقا ضياء را بزنيم که بگوييم تعبد و فلان است و الا عرفيت ندارد. دالش صادر شده اين مدلول هم دارد شما بگويي صادر نشده. يا دست برداريد از اين که دال صادر شده پس هيچ کدام نبايد تعبد به آن باشد. به هيچ کدام از مدلولين نبايد تعبد بشود. اگر نه به آن مدلول که تعبد مي‌کنيد در ظل تعبد به صادر است. که چون لفظ صادر شده. خب اگر لفظ صادر شده پس اين مدلول دومي را هم بايد بفرماييد صادر شده. بنابراين اگر ايشان حجيت را بخواهد به همان معناي صدور بفرمايد اين... اما اگر مي‌فرمايد حجيت اصلاً به اين معنا نيست، به معناي صدور نيست. خب اين ديگه صورت مسأله را پاک کردن است. بايد بفرماييد اين مغالطه است اين استدلال شما. شما مي‌گوييد همه مرجحات به تعبد به صدور برمي‌گردد و تعبد به صدور هم تبعض پيدا نمي‌کند اين تطبيقش بر مقام درست نيست. و الا اين حرف درسته در جاي خودش. ولي در باب حجيت که اين نيست. اين جور بايد جواب بدهيد که اين نيست. بلکه اصلاً کار به صدور ندارد. خب آن وقت اين يک چيز ديگه مي‌شود اصلاً‌ منهج اين همه مقدمات و به اين شکل تقريب اين مقدمات را به کار گرفتن ديگه نيازي ندارد. اينجور.

اين مطلب اول راجع به فرمايش اين محقق.

جواب دوم: جواب از شهيد صدر قدس سره هست.

سؤال: اشکال را قبول داريد.

جواب: به ذهن مي‌آيد که درست باشد. و الله العالم.

سؤال: ...

جواب: حالا يک قائلي دارد لابد ديگه. ما خرج بالبال است.

جواب دوم اين هست که از شهيد صدر رضوان الله عليه. شهيد صدر فرموده اين جا يک مغالطه‌اي انجام شده. به اين که ما در اين جا دو تا دال داريم و دو تا مدلول. راوي وقتي مي‌آيد مي‌گويد قال الصادق عليه السلام مثلاً «عذرة کل ما لايأکل لحمه نجسة» يک کلام راوي داريم که دارد اين مطلب امام را نقل مي‌کند براي ما. الفاظ امام را براي ما نقل مي‌کند. پس اين مي‌شود کلام راوي که منقول به کلام راوي چيه؟ کلام امام عليه السلام است. و آن کلام امام که منقول نقل راوي است آن داراي مدلولي است. که عذره مأکول اللحم نجسة آن نجسة، آن نجسة... که انحلال پيدا مي‌کند به مداليل تضمنيه مختلفه. پس آن که مدلولش متعدد است کلام امام عليه السلام است که مشتمل بر حکم است. آن که مال راوي است مدلول واحد است که راوي دارد مي‌گويد قال الصادق عليه السلام اين جمله را. مدلول کلام راوي نفس اين جمله است. آن مي‌گويد امام اين جمله را فرمود. اصلاً ممکن است خود راوي اصلاً معناي جمله را نمي‌فهمد يعني چي. فارسي زبان است رفته آدم ثقه و خوش حافظه‌اي است. گفت ما آن جا بوديم امام صادق چنين جمله‌اي گفت من نمي‌فهمم يعني چي. پس اصلاً حکم را نمي‌فهمد يعني چي. از او اخبار نمي‌کند. او از چي اخبار مي‌کند؟ از صدور اين جمله از امام صادق عليه السلام است. و اين امر واحد است. آن جمله امام صادق عليه السلام آن مداليل مختلفه دارد. آن چه که در اخبار علاج صحبت مي‌شود خبران مختلفان. دو تا راوي مي‌آيند خبر مختلف مي‌دهند ناظر به کلام راوي است. نه کلام امام. و اين روايات نمي‌خواهد بگويد کلام امام مداليل کلام امام بخشي‌اش را بگير بخشي‌اش را نگير. کار به کلام امام ندارد. کار به کلام راوي دارد. و در کلام راوي تعدد نيست. يک مدلول واحد بيشتر ندارد. شما که با تعدد مدلول کار را درست کرديد اين تعدد مدلول مال کلام امام است که خارج از اخبار تعادل و تراجيح است. کلام راوي مدلولش واحد است آن به اين راهي که شما گفتيد قابل حل نيست. چون مدلول واحد است ديگه. ايشان مي‌فرمايد:

إن التفکيک سنداً .... اما ما افاده السيد الاستاذ فلأنّ في المقام دالين و دلالتين فنقل الراوي دالّ اول و له مدلول واحد و هو صدور الحديث عن الامام عليه السلام، و حديث الامام...

خود فرمايش امام

دال ثان و له دلالات عديدة بعدد ما يتضمنه من احکام، و ليس المقصود في المرجح السندي ترجيح احد کلامي المعصوم عليه السلام علي کلامه الآخر بمرجحٍ

اين فرمايش امام را ترجيح بدهيم بر آن به خاطر مرجح. اين نيست در اين جا کلام امام همه‌اش وزانش وزان واحد است. اين را بر آن ترجيح بده، آن را بر اين ترجيح بده ندارد. کلام معصوم است. کلام ديگران است که مي‌شود گفت کلام اين آقا را بر آن آقا مقدم بدار.

و ليس المقصود في المرجح السندي

اين

ليقال ان الحجيه تکون بلحاظ الدلاله و هي متعدده، و انما المقصود ترجيح احد الدالين الاولين علي الآخر،

آن دالين اولين يعني آن راوي دارد مي‌گويد امام صادق اين طوري فرمود. آن راوي آخر مي‌گويد امام صادق آن طوري فرمود که مدلول‌هاي اين دو تا کلام عموم و خصوص من وجه دارند.

سؤال: خيلي‌هايش را گفتيم قطعي هستند. گفتيم نسبت به برخي اخبار علاج مقطوع الصدور است.

جواب: بله. حالا ايشان مي‌خواهد بگويد لابد آن جاها اصلاً‌ نمي‌آيد اين حرف‌ها. لازمه حرف ايشان اشکال آقاي صدر اين مي‌شود.

سؤال: ...

جواب: حالا فرمايش ايشان، عبارتشان را تمام بکنم.

و انما المقصود...

پس کلام امام را نمي‌خواهيم که آن جا مدلول‌هاي متعدد هست. تا شما اين جور جواب بدهيد. ما کلام راوي‌ها را مي‌خواهيم. کلام راوي‌ها که تبعض ندارد. يعني متعدد نيست مدلولش. يک دال يک مدلول. بنابراين مثلاً در مثال ما آن حديث را آن آقا نقل کرده بود چي؟ که «عذرة کل ما لا يأکل لحمه نجسة» اين نقل کرده بود «عذرة کل طائر طاهرة» اين راوي دوم که فرض کرديم که آن روايت قبلي را چون مخالف عامه است مقدم داشتيم. حالا که آن را مقدم داشتيم پس اين روايتي که مي‌گويد «عذرة کل طائر طاهرة» بايد بگوييم نسبت به افتراقش جاي افتراقش که طائر مأکول اللحم باشد اخذ مي‌کنيم نسبت به طائر غير مأکول اللحم اخذ به اين نمي‌کنيم به آن اخذ مي‌کنيم. خب اين جا حکم طائر مأکول اللحم که مدلول کلام راوي نيست. تا بگوييد نسبت به آن حجت است نسبت به اين عيب ندارد حجت نباشد دو تا است. حرف راوي فقط همين است که امام اين جمله را فرمود: «عذرة کل طائر طاهرة» اين کلام. اين کلام واحد است. مدلول اين کلام که اگر از امام صادر شده باشد البته منحل مي‌شود به تعداد طائر‌ها و مأکول اللحم‌ها و غير مأکول‌ اللحم‌ها که ادله علاج هم ناظر به آن نيست. کلام امام را نمي‌خواهد بگويد آن کلام امام را بر اين کلام اما تقديم بکن.

و ترجيح احد الدالين الاولين علي الاخر، اي ترجيح نقل احد الراويين علي نقل الاخر.

معنايش اين است. ترجيح نقل احد الراويين بر نقل آخر. بر نقل راوي آخر.

و کل من النقلين له دلاله واحده و مدلول واحد.

پس بنابراين....

اين جا يک نکته‌اي توي کلام بحوث هست که ظاهراً در مباحث هم همين جور باشد. ايشان اين جا يک اصلاحي را به خرج داده يا ... با اين که آدرس آن جوري دادند در مقام نقل احتمال قوي دارد يک اصلاحي را در تعبيرات آقاي خويي به کار برده. آقاي خويي چي فرمود؟ فرمود حجيت‌ها مال مدلول است. ما يک دال داريم مدلول‌ها متعدد است. حجيت مال آن مدلول‌ها است. ايشان به جاي اين تعبير به دلالت کردند. يعني هر خبري يک الفاظي است، يک کلامي است اين کلام دلالات متعدده دارد. آن وقت اين دلالات متعدده ممکن است يک دلالت را بگويند حجت است يک دلالت را بگويند حجت نيست. فلذا است که در اثناء کلام‌شان و حتي در مصباح الاصول که تعبير به مدلول کرده يک مناقشه‌اي را طرح مي‌کند و جواب مي‌دهد و آن اين است که شما نگوييد که دلالت ... شما گفتيد دلالت التزامي تابع با دلالت مطابقي تبع اوست. و آن جا گفتيد مثلاً‌ مي‌شود تفکيک کرد بين مدلول التزامي و مدلول مطابقي اين جا چرا نمي‌گوييد؟ ايشان مي‌گويد اين دو تا باب با هم فرق مي‌کند. اين کلام دلالت مي‌کند که بيشتر مي‌سازد با چي؟ با اين که تعبير دلالت بوده نه تعبير مدلول باشد. دلالت اگر تعبير کنيم آسان‌تر است چون حجيت مال دلالت است. بگوييم يک الفاظي داريم يک دلالتي داريم. حالا اين يا شهيد صدر ظاهراً اين جا نوشته:

نُقل باختصارٍ من مباني الاستنباط الجزء الاول.

مباني الاستنباط مرحوم آقاي کوکبي است. بله. باقميشه‌اي. مرحوم استاد آقاي حائري الباقميشه‌اي مي‌گويند. خب ايشان من مراجعه کردن به آن مباني الاستنباط آن جا هم همان تعبير مثل مصباح الاصول بود يعني مدلول ايشان هم گفته بود. اين تغيير شايد ايشان خواستند يک اصلاحي بکنند يا از دست مثلاً نقل مي‌کنند ولي ايشان نوشته نُقل باختصارٍ من مباني الاستنباط. حالا علي اي حال. بنابراين اين طور مي‌فرمايند ايشان که ما در کلام راوي داريم بحث مي‌کنيم نه در کلام...

خب اين مطلب، مطلب دقيقي است که ايشان تنبه به آن پيدا کردند اين مطلب ايشان. اما سؤالي اين است. که چرا شما مي‌فرماييد نظر به کلام امام نيست. در روايات علاج. و نظر به کلام راوي است. چيه مقصودتان مي‌گوييد اين مطلب را؟ چون مي‌فرماييد کلام امام که عين حق است. و بنا ندارد کلام يک امام را بر کلام ديگر امام ترجيح بدهيد. هر چي امام مي‌فرمايد حق است و واقع است. اين مقصود است. اين مطلب اگر مقصود باشد خب جوابش اين است که کلام امام يک ظهوري است. ظهور کلام امام قطع به مراد که نمي‌آورد که. مي‌گويد دو تا کلام از امام نقل شده آن کلام امام ظهوري دارد که به ما مي‌گويد مقصود امام اين است. و ما يقين هم نداريم ولي مي‌گويد مقصود امام اين است. يک ظني براي ما... ظن نوعي مي‌آورد. آن کلام امام هم ظن نوعي مي‌آورد. بر اين که امام آن جوري فرموده.

سؤال: ما از خود امام شنيديم.

جواب: حالا تا برسيم به آن جايي که.... از خود امام هم حتي شنيده باشيم.

سؤال: و الا اگر کسي نقل کند که خب.

جواب: از خود امام هم که شنيده باشيم ظهور کلام امام است. امام که نص نفرموده که. از خود امام... مثل قرآن شريف. که سندش قطعي است ولي ظواهر است ديگه. يک جاهايي نص است. اما ظاهر است. کتب عليکم الصيام ظاهرش وجوب است. احتمال هم دارد که اين نوشته شده بر شما به نحو استحباب. اما ظاهرش وجوب است. ولي قطع پيدا نمي‌کنيم که. فلذا است که حجيت ظواهر بحث دارد. اگر قطع بود که حجيتش ذاتي بود. حجيت ظواهر که بحث از آن مي‌کنيم براي خاطر اين است که قطع نمي‌آورد. حالا که قطع نمي‌آورد حجيتش ذاتي نيست بايد دليل داشته باشيم. آن وقت به سيره و به چي و اين‌ها استدلال مي‌کنيم.

بنابراين لا بأس که اخبار علاج ناظر به کلام معصوم عليه السلام هم باشد و بخواهد مدلول‌هاي ظني نه مدلول‌هاي قطعي کلام امام. مدلول‌هاي ظني کلام امام عليه السلام را بگويد امام بفرمايد بله. حتي آن جايي که يقين داريد من گفتم. از من خودم شنيديد. حتي آن جا مي‌فرمايد که اين کار را انجام بدهيد. براي خاطر اين‌که اين‌ها ظني هستش طبق آن جهات طريقي که در نظر شريف امام عليه السلام هست راهکار دارد تعيين مي‌کند که چه جوري از کلمات ظني من ولو از خودم شنيده باشيد بايد استفاده بکنيد.

سؤال: ....

جواب: يعني اشکال ديگري مي‌خواهيد بکنيد؟‌

سؤال: ....

جواب: نه اين انصافش اين است که عرف مي‌گويد براي... اين آقا نقل کرد کلام امام را. ناقل يک حرفي دارد. حرف ناقل اين است که قال اين را. حالا آن ديگه مي‌شود کلام امام بعد از نقل اين. اما راوي...

سؤال: ما به منقول کار داريم ديگه.

جواب: ما به منقول کار داريم بعد از نقل ناقل. يعني نقل ناقل باعث مي‌شود که ما سر منقول برويم اما اگر نقل ناقل درست نيست بالا سر منقول نقل ناقل خيلي نقش دارد. خبر ثقه اگر حجت نباشد خب چه جوري مي‌رويم ؟؟/ که منقول. ناقل يک حرفي مي‌زند مي‌گويد امام فرمود. تازه سيدنا الاستاد آيت‌الله زنجاني دام ظله آن موقعي که استصحاب و اين‌ها ما خدمت‌شان توي منزل مي‌رسيديم ايشان مي‌فرمود که از آقاي بروجردي نقل کرد از آيت‌الله بروجردي رضوان الله عليه که حتي کلام ائمه هم عليهم السلام مثل کلام فقهاست. يعني فقيه که در رساله عمليه مي‌نويسد واجب نمي‌خواهد بگويد من دارم مي‌گويم واجب است. انشاء وجوب نمي‌کند اين واجبٌ دارد حکايت از شريعت مي‌کند. يعني ائمه فرمودند. مرحوم آيت‌الله بروجردي مي‌فرمود امام که دارد مي‌گويد واجبٌ، امام معصوم يعني خدا فرموده. چون مشرع خداي متعال است. عبارت آن‌ها هم مال.. حاکي هستند آن‌ها هم باز. از يک وجوبي که خدا جعل فرموده نه وجوب خودشان. همان طور که فقيه مي‌گويد واجب اين وجوب حکايت مي‌کند از وجوبي که امام صادق فرموده وجوب امام صادق هم حکايت مي‌کند از وجوب خداي متعال.

سؤال: خود شهيد صدر يک تلاقي کردند در ارجاع اخبار مع الواسطه به بلاواسطه در آن بيان اختصاصي خاص خودشان که از ايشان نقل فرموديد ديگه تعدد را ايشان مي‌خواست حذف کند.

جواب: نه ببينيد ؟؟ بالاخره واسطه‌اي هست. يک راوي و يک مروي است. حالا شما مع الواسطه‌ها هم را بياوريد بالاخره کمش مي‌کنيم. ولي بالاخره يک راوي است که يک چيزي نقل مي‌کند و يک مروي. هذا اولاً.

ثانياً ببينيد خب آن که مي‌گويد خذ بما وافق الکتاب يا ما خالف العامة اين‌ها مي‌توانيم بگوييم مال راوي است. الفاظ که موافق کتاب و مخالف کتاب ندارد که. لفظ اين لفظ موافق کتاب است يعني چي؟ محتوا است که موافق کتاب است يا مخالف کتاب است. يا مخالف عامه و موافق عامه است. نه اين حروف به هم پيوسته‌اي که يک کلام و يک لفظ را دارد تشکيل مي‌دهد. اين‌ها که مخالفت عامه با عامه يا موافقت با عامه ندارد. موافقت با کتاب... بنابراين به تناسب حکم و ... بله آن‌هايي که مي‌گويد خذ باصدقهما اورعهما آن ممکن است بگوييد بله آن لفظ‌هايي که او گفته. که آن‌ها را گفتيم اصلاً‌ ما مرجح صدوري... آن‌هايي که به صفات راوي مربوط مي‌شود گفتيم نداريم چون يا در مقبوله عمر بن حنظله است که مال صدر روايت است مال باب حکمين و قاضيين است. و مربوط به باب استنباط نيست. يا در آن مرفوعه زراره است که آن هم اصلاً سندش حجت نيست. فلذا ما در هيچ روايت معتبري اين لسان نداريم که اصدق و فلان و اين‌ها راجع به باب استنباط. آن که نهايت امر شد که ما دو تا مرجح داريم. موافقت کتاب مخالف عامه. حالا شهرت هم علي احتمالي. بنابراين نمي‌توانيم بگوييم اخبار علاج ناظر است به سخن راوي که همان الفاظي است که از امام نقل مي‌کند. بنابراين اگر به آن استدلال توجه بکنيد. اگر آن استدلال است که آن استدلال تمام نيست به خاطر اين که کلام امام عليه السلام هم ظهور مدلول واقعي بله. مدلول واقعي مي‌گويد حرف بر حرف ديگه ترجيح ندارد اصلاً. حرف حق يعني چي. اما صحبت اين است که ما که راهي به آن نداريم. ما کلام امام ... ما در ظواهر داريم مي‌گوييم. نصوص هم که معلوم است آن جا اصلاً اين حرف‌ها نمي‌آيد. نصوص.

سؤال: آقا کلام دو تا راوي اصلاً با هم ديگه تعارضي ندارد. تعارض مربوط به مدلولش است که تباين جزيي دارد. يعني همان کلام امام و الا کلام دو تا راوي با هم ديگه تعارض ندارد که اخبار علاج شامل حالش بشود درسته؟

جواب: يعني بله. اگر الفاظ مقصود است. اگر البته آن جا ممکن است گفته بشود به لحاظ مدلول... چون وصف مدلول سرايت به دال مي‌کند. تعارض درسته به حسب دلالة أو به حسب المدلول است. آن وقت...

سؤال: آن که ديگه کلام امام نيست.

جواب: اين جا از آن جاهايي است که اوصاف معاني است که به الفاظ... اگر مي‌گوييم خبران متعارضان کلام راوي را مي‌گوييم به لحاظ مدلول است. اسمش مي‌شود متعارض به لحاظ مدلولش. از اين جهت اشکالي ندارد بگوييم اين‌ها را. يعني کلمه تعارض باعث نمي‌شود بگوييم نه ظاهرش کلام راوي نيست. چون اين اوصاف تعدي پيدا مي‌کند. اصلاً کلام متعارض معنايش غير از اين نيست. و الا کلام که الفاظ باشد که با هم درگيري ندارند که. آن به لحاظ معنايش هست که درگيري دارند. اما صحبت اين است که امام عليه السلام که مي‌فرمايد ما وافق العامه اين جا ديگه آن لفظ نيست. آن حرف است. آن مطلب است. پس دارد آن مدلول را بر آن مدلول ترجيح مي‌دهد. و قهراً به لحاظ آن خب لفظ را ممکن است اصلاً ترجيح نمي‌دهد نمي‌خواهد بگويد... لفظ را ممکن است امام هم فرموده باشد، هر دو را هم فرموده، مثلاً در موارد تقيه نمي‌خواهد بگويد بگو امام اين را نگفته آن را. ... نه هر دو را فرموده منتها يکي را خب تقيتاً فرموده. آن مدلول را دارد مي‌گويد. بنابراين اين دقتي است از اين شهيد بزرگوار که خب اين را تفکيک فرموده. اين يک دقت خوبي است اما نظر استاد بزرگوارشان هم اين جور نيست که نظر ... اين اشکال به آن وارد باشد. ايشان هم اين طوري جواب ممکن است بدهند. محقق خويي رضوان الله عليه.

خب اين هم راه محقق خويي.

يک راه ديگري است براي تخلص از اين اشکال که راه خود شهيد صدر رضوان الله عليه است. ايشان هم باز شبيه از اين جهت که از همان راه استاد راه حل پيدا کردند که خلاصه خواستند تعدد درست کنند. آقاي خويي تعدد درست کرد ديگه. ايشان هم خواستند تعدد درست کنند اما به يک بيان آخري. به يک نحو ديگر. و آن بيان ايشان اين است. که راوي آن روايت در حقيقت دو شهادت مي‌دهد. يک شهادت ايجابيه و يک شهادت سلبيه و سکوتيه. آن راوي که دارد مي‌گويد قال الامام عليه السلام مثلاً «عذرة کل ما لا يأکل لحمه نجسة» اين دو تا شهادت دارد مي‌دهد. يکي اين که امام اين الفاظ را فرمود. اين عبارت را فرمود. اين شهادت ايجابي است. از اين که بيان نمي‌کند امام فرمود «الا الطائر غير مأکول اللحم» اين را بيان نکرده. سکوت کرده از اين. بيان نکرده اين هم شهادت به اين است که امام استثناء نکرده. طائر غير مأکول اللحم را استثناء نکرده. مي‌رويم سر آن روايت. آن روايت هم که مي‌گويد «عذرة کل طائر طاهرة» باز يک مفاد ايجابي دارد که امام اين را فرمود. يک مفاد سلبي دارد که امام که فرمود «عذرة کل طائر طاهرة» طائر غير مأکول اللحم را استثناء نکرده. اين تعارض بين دو روايت به نحو عموم و خصوص من وجه آيا زير سر آن ايجابي‌ها است يا زير سر سلبي‌ها است؟ زير سر سلبي‌ها است. اگر حضرت استثناء فرموده بود با هم ناخواني پيدا نمي‌کردند. آن جا فرموده بود «عذرة کل ما لايأکل لحمه نجسة الا الطائر» اين جا هم مي‌فرمود که «عذرة کل طائر طاهر» مي‌فرمود «الا ما لايأکل لحمه» خب ديگه با هم تعارضي پيدا نمي‌کرد. اين مال اين شهادت‌هاي سلبي است. حالا بنابراين آن يک شهادت ايجابي دارد يک سلبي. اين جا هم يک شهادت ايجابي است يکي سلبي. اخبار علاج مي‌آيد چه کار مي‌کند؟ مي‌آيد مي‌گويد آن که مثلاً‌ موافق کتاب است يا مخالف عامه است يا راويش اصدق است آن را مقدم بدار. و با اين مي‌گويد يعني شهادت سلبي آن جا را ناديده بگير. آن شهادت سلبي آن طرف ناديده بگير. يعني در حقيقت اين دارد استثناء مي‌کند آن را که آن شهادتش را ناديده بگير. يعني اگر ما گفتيم روايت عذرة کل ما لا يأکل لحمه نجسة اين را مقدم بدار و بگو حکم طائر غير مأکول اللحم هم نجاست است اين را مقدم بدار. يعني آن شهادتي که آن جا طائر غير مأکول اللحم را استثناء نکرده آن را ناديده بگير. آن حجت نيست. و کدامش حجت است. آن اثباتي‌اش حجت است. بنابراين در آن روايتي که مرجوح واقع مي‌شود تبعض در صدور انجام نمي‌شود بلکه آن جا دو تا شهادت است يک شهادت ايجابي است که اين لفظ را گفته. يک شهادت سلبي است که استثناء نکرده. اين مي‌گويد آن شهادت سلبي‌اش حجت نيست. يک استثنايي بوده. اين راوي نگفته. يا امام استثنايش را به اين واگذار کرده که به اين شکل استثنايش را به شما برساند. به اين که يک روايت ديگه‌اي بگويد با آن عام و خاص من وجه است بعد بگويد اين را بر آن مقدم بدار با همين استثنايش را دارد بيان مي‌کند.

بنابراين اصلاً دو تا شهادت است. يک چيز نيست. که تبعض در آن باشد. يک شهادت ايجابي است يک شهادت سلبي مي‌گويد شهادت ايجابي‌‌اش حجت است اما شهادت سلبي‌اش که استثناء نکرد نه. اين شهادت سلبي حجت نيست. ولي در ناحيه ترجيح هم ايجابي حجت است هم سلبي‌‌اش حجت است. اين جا شهادتين حجت است. آن جا فقط شهادت ايجابي‌اش حجت است شهادت سلبي‌اش حجت نيست.

بنابراين صدور هم اشکال ندارد. اصلاً ؟؟؟ صدور هستند ديگه. مثل آقاي خويي نمي‌گويد. همين صدور. منتها آن جا مي‌گويد آن صادر شده آن صادر نشده. آن تحقق پيدا کرده. من تو را متعبد مي‌کنم به اين که شهادت ايجابي‌اش تحقق پيدا کرده ولي شهادت سلبي‌اش تحقق پيدا نکرده. خب اشکال ندارد صدوري هم مي‌گيريم ولي دو تا مطلب است.

سؤال: تکويناً نمي‌آيد. .... مي‌دانيم صادر نشده.

جواب: چي صادر نشده؟

سؤال: آن سلبي.

جواب: نه شهادت سلبيه آن سلب صادر نشده ولي شهادتش صادر است.

سؤال: شهادتش هم نمي‌آيد.

جواب: چرا شهادت سلبيه است يعني اين دارد شهادت مي‌دهد نگفت. با سکوتش دارد مي‌گويد نگفت.

سؤال: اين عقلي شد.

جواب: نه اين شهادت شهادت سلبي است با سکوتش دارد .. همين که اضافه نکرده وثاقت هم دارد پس دارد شهادت مي‌دهد که چيز اضافه‌اي نفرمود.

سؤال: اين به فهم عقل ماست.

جواب: حالا اين شهادت هست يا نه؟ همان طور که دارد شهادت مي‌دهد آن جمله را فرمود دارد شهادت مي‌دهد چيز ديگه‌اي نفرمود. با زبان حالش دارد مي‌گويد چيز ديگه‌اي نفرمود. شارع مي‌فرمود آن حرف ايجابي‌اش که مي‌گويد اين را فرمود قبول. اين که مي‌گويد چيز ديگري نفرمود نه اين را نپذير. اين شهادت را نپذير.

سؤال: موافق عامه و مخالف عامه يعني که آن کلامي که از امام آمده ببين ؟؟؟

جواب: ببينيد حالا ما مقام اثبات حرف ديگري است. براي اين که مي‌گويد تبعض نمي‌شود. در حجيت تبعض کرد. مي‌گويد چرا مي‌شود. اين راه حلش است. اما آيا ... حالا بعد خود ايشان مطلبي دارند که بعد عرض مي‌کنيم اين هست که ايشان هم قائل است به اين که لسان اين ادله نمي‌گيرد. ولي اين اشکال وارد نيست. از اين راهي که شما مي‌گوييد تبعض نمي‌شود اين راه نيست. فلذا خود ايشان بيان آخري دارد. ما فعلاً‌ در اين استدلال و اين برهان داريم حرف مي‌زنيم و الا حالا بيانات ديگري هم براي عدم شمول هست که بيان خود ايشان بيان آخري است. پس اين استدلال که مي‌گفت همه مرجحات به مرجحات صدوري مي‌گردند. مرجح صدوري قابل تبعيض نيست. جواب داده مي‌گويد چرا هست. اگر مي‌خواهي از اين راه مسأله را اثبات بکني مناقشه دارد. اين قابل ... به اين نحوه‌اي که ما گفتيم قابل تصور است. و مي‌شود گفت. اين فرمايش ايشان است. حالا تا ببينيم شما اشکالي داريد بر اين فرمايش يا نه. فردا هم ان شاء الله بيان اخير که اين بحث ان شاء‌الله فردا اين بحث تمام مي‌شود. تا برويم وارد..... و صلي الله

**پايان جلسه**